

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره قاعده معروف بود که به مناسبت تقسیم عقود به اصطلاح متعرضش شدیم و عرض کردیم بین اصحاب ما اجماعی است و مسلم است که قبل از قبض اگر تلف بشود عقد به هم می خورد، معاوضه به هم می خورد، همان حقیقت قبض چیست بحث دیگری است و این فرقی هم بین ثمن و مثنی نمی کند، در ثمن هم، البته در ثمن معین، اگر ثمن غیر معین باشد چون تلف در آن تصویر نمی شود، اگر گفت به ده تومان فروختم یک ده تومانی هم آن جا بود آن ده تومان را دزد برد خب ده تومان دیگه باید بدهد، بله عرض کردیم از مثل ابوحنیفه گفته ثمن چه معین و چه غیر معین آن به اصطلاح فسخ بیع و معامله را ایجاد نمی کند و توضیحاتش گذشت دیگه تکرار نمی کنیم.

بعد مرحوم میرزای نائینی قدس الله نفسه، محقق نائینی در بحث ثمن هم متعرض همین روایت عقبه ابن خالد شدند و عرض کردیم به ذهن ما می آید که روایت عقبه قابل قبول باشد، البته اگر روایت عقبه چه در کتب اربعه و چه در غیر کتب اربعه کلا جمع آوری بشود و بعد هم دسته بندی بشود یعنی روایتی که پسر عقبه آورده، علی و روایتی که محمد ابن عبدالله ابن هلال آورده این ها را جدا بکنیم به نظر من می آید که خیلی فوائد علمی خوبی در می آید، تا حالا تا این مقداری که ما فعلا چند تاش را دیدیم که انصافا نشان می دهد که این شخص خیلی سطح فکری بالایی داشته مثلا آن سننی که به عنوان پیغمبر در مدینه مطرح می شده که عبادۀ نقل کرده ایشان حدود هفت تا هشت تا، باز هم نشد مراجعه بکنیم که عددش را دقیقا نقل بکنم، ایشان از امام صادق نقل می کند و تایید می فرمایند، من سابقا این نکته را عرض کردم این کار خوبی است یعنی حالا غیر از این کارهایی که اهل سنت انجام می دهند چون مجموعه احادیثی که از رسول الله از سنن پیغمبر هست زیاد نیست به خلاف روایات ما، می شود این ها را دسته بندی کرد، این خیلی نکته مهمی است و اگر حوزه های ما این کار را بکنند روی مصادر اهل سنت عرض می کنم، در حوزه های ما حوزه های شیعه این

کار بشود خود اهل سنت هم طبعاً به قول معروف شگفت زده می شوند، اجمالاً دارند اما این یک جا جمع بشود، مرحوم آقای طباطبائی یک کتاب هم به نام سنن النبی دارند، البته ایشان پشت سر هم آوردند و نکات فنی در آن مراعات نشده رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال آن وقت آن نکات فنی که ایشان، چون عرض کردم از اواخر قرن اول تقریباً حدود سال ۱۰۰ عمر ابن عبدالعزیز این کار را شروع کرد، به مدینه فرستاد سنن پیغمبر را جمع آوری کرد که خب بعد ایشان کشته شد توسط بعضی از بنی امیه و خفه اش کردند دیگه این کار ناتمام ماند تا موطأ مالک تقریباً نوشته شد و این کار به این صورت اگر بشود الان در ذهنم این طور است، الان را عرض می کنم، در میان کتب اهل سنت هم ندارند، الان در ذهنم عرض می کنم چون یک دراستی فی الحدیث النبویه هست، شاید اشاره داشته باشد، من اجمالاً دیدم چون سه جلد است، یک جلدش یا دو یا یک بود، یک مقدارش شاید حدود نصفش همچین تورقا اطلاعاً دیدم، کامل کتاب را ندیدم، این کار اگر بشود بسیار کار خوبی است مثلاً مجموعه سنن پیغمبر را از همین روایت عباده، آن چه که عباده دارد، عرض کردم این بحث مربوط به ما نمی شود، مربوط به اهل سنت می شود، مجموعه سنن پیغمبر از همان کتابی که مال عمروة آن خانم است که از عائشه نقل کرده، مجموعه سنن پیغمبر از آن وهب ابن منبه است، این ها را دسته بندی بکنید، مجموعه سنن پیغمبر در نامه هایی که در سال هفتم نوشتند که اصطلاحاً عام الوفود می گویند، سالی که گروه ها آمدند، عده زیادی از سنن را بعد ها از همین نامه ها جمع آوری کردند، نامه هایی که پیغمبر به وفود مختلف نوشتند که عرض کردم الان در کتاب هایی که به نام مکاتیب الرسول یا نامه های رسول الله چاپ شده جمع کردند، این خودش یک دسته است، این ها خودش یک بحثی است. مجموعه سننی را که عده ای از صحابه مثلاً گفتند پیغمبر یک کسی را به شهر ما فرستاد این جور گفت، در باب پوست میته دارند که من یادم می آید پیغمبر در باب نماز جماعت گفت، این طور متفرقات مال کسانی هستند که در مدینه نبودند و ادعا کردند که پیغمبر افرادی را، ببینید این دسته بندیش خیلی قشنگ است، این کاری که قرن اول و دوم سننی ها کردند الان می شود این را مرتبش کرد، این مجموعه ها که به صورت مجموعه است، مجموعه ای که عبدالله پسر عمروعاص نقل کرده، این را شنیدم جمع آوری کردند و به اسم

صحیفه صادق چاپ کردند، من به یکی دو نفر هم تا حالا گفتم مثل این که پیدا نکردند و لکن شنیدم چاپ شده اما هست، در مسند احمد و سنن ترمذی و نسائی هست، این یک مجموعه است که حدود هزار حدیث بوده، یک مجموعه ای که ما داریم که اهل سنت ندارند به عنوان این که صحیفه علی، کتاب علی آن ها هم مختصر دارند، خیلی مختصر، مجموعه ای که ما داریم که به اسم کتاب قضایا و سنن و احکام عن علی عن رسول الله، این همین جور مجموعه است، حالت مجموعه، مجموعه ای که ابی بکر ابن عمرو ابن حزم، محمد ابن ابی بکر، من گاهی هم اسمش را فراموش می کنم با این که زیاد خواندم، این در کتابی بوده که ادعا کرده رفته عازم یمن شده پیغمبر به او نوشتند که یمن برود، این هم یک مجموعه ای از سنن پیغمبر، این خود این ها جمع آوری بشود این ها را تفکیک بکنیم در بین خود اهل سنت و بعد این مجموعه یکی یکی بررسی بشود، تحقیق بشود، تنقیح بشود، صحیح هست یا صحیح نیست، متنش چیست، چه مقدارش در این کتاب آمده، این کار بسیار کار لطیف و علمی است یعنی دقیقا روشن می کند آن کاری را که بعد ها چون کرارا عرض کردم امیرالمومنین یک طرحی داشتند که بنشینیم ما که صحابه هستیم سنن را بنویسیم مثلا سنن وضو، سنن صلوٰة، سنن صوم، این ها را بنویسیم، عمر روی جهتی که این ها سنن شفاهی رسول الله هستند و شبیه کاری که یهودی ها کردند سنن شفاهی حضرت موسی را جمع کردند، شبیه آن می شود، حالا نمی دانیم شبیه آن هم بشود چه مشکل داشته؟ عمر کجاش مشکل داشته؟ همان عبارت مشنا کمشنا اهل الکتاب، مشنا را ما به فارسی میشنا می گوئیم، میشنا که به معنای مکررات است، تکرار است، مثل المثنی، میشنا با مثنی یکی است، المثنای تورات، این را عده ای از ربیون در اصطلاح خودشان ربی فلان و ربی فلان، از ربیون این را جمع آوری کردند که آخرین جمع آوریش هم ۲۱۷ یا ۲۱۸ میلادی است یعنی چیزی در حدود چهارصد و خرده ای سال قبل از اسلام، این آخرین ربی هناسی، یهودا یوحنا هناسی است، ایشان جمع آوری کرده، از آن زمان به بعد شروخی برایش نوشته شده، بررسی هایی شده، خیلی روش کار کردند، از سال دویست و خرده ای به بعد و عمر هم این را دیده بوده، این اصطلاحا در اصطلاح خود یهودی ها به عنوان سنن شفاهی موسی در مقابل تورات که احکام الهی است، احکام مکتوب، یک مکتوب بوده و یک شفاهی بوده، تورات مکتوب است، این میشنا شفاهی است، سنن شفاهی حضرت موسی است، عمر ادعا کرد که ما اگر بنویسیم این هم می

شود شفاهی پیغمبر، مشنا کمشناة اهل الکتاب، مراد از اهل الکتاب هم در این جا یهود است چون عرض کردم در مدینه مسیحی نبود، و عمر با آن ها آشنا بود، عبری بلد بود، با فرهنگ آن ها که من حتی از بعضی ها هم سوال کردم هنوز برای من نتیجه واضحی نیامده. عرض کردم همچنان که ما در اسلام مثل معتزله یا بغدادیون شیعه داریم که منکر حجیت خبر بودند در میان یهود هم عده ای بودند که منکر این کتاب بودند چون این شفاهی است، منکر این بودند که یهود قرائین بهش می گویند، آن یهود قرائین در حکم تقریبا معتزله در اسلامند، آن ها هم به این سنت شفاهی اعتقاد ندارند.

حالا نمی دانم من هنوز نقطه مبهم برای من این است که آیا یهود مدینه اعتقادی به میشنا نداشتند؟ چون تعبیر همچین مثل یک چیز بدی است، میشنا چیز بدی است، مشنا کمشناة اهل الکتاب آدم احساس می کند این طوری است، حالا این چی بوده را نفهمیدم. اصولا من کرارا عرض خود کل یهود مدینه شبهه ناک است، در دنیای یهودیت، من یک وقتی در عمره بودم یا حج بودم یک کتابی آن جا دیدم یک شرحی نوشته بود راجع به که اصولا یهود مدینه مثل همین یهودی هایی هستند که از آفریقا رفتند مثلا یهودی های فلسطین اشغالی قبول نکردند، یهود مدینه مثل یک نژاد از اولاد فلان آقا هستند که قبول ندارند مثل حالا عوالمی که ما داریم. به نظرم یک شبهه ای در خود یهود مدینه هم وجود دارد حالا غیر از کلمه میشنا، حالا نمی فهمم چرا عمر حساسیت به این میشنا داشته هنوز برای ما روشن نیست، آیا این ها قرائین بودند؟ یهود مدینه هم جز قرائین بودند که با میشنا مخالف بودند؟ با خبر واحد مخالف بودند؟ به هر حال آن جلوی این کار را گرفت، ببینید آن چه که عمر انجام داد منع کتابت حدیث نیست، آن اجمالا بوده، کتابت که مشکل نداشته، و منع کتابت حدیث مال ابوسعید خدری است، مال عمر نیست، آن مال شخص دیگری است، آنی که عمر انجام داد و در حقیقت مشکل بزرگی درست کرد منع تدوین سنن است نه منع کتابت حدیث، این که بین ماها مشهور شده که عمر جلوی کتابت را گرفت نه این درست نیست، بله اواخر زندگیش چون مخصوصا امثال ابوهریره شروع به حدیث نقل کردن کردند و زیاد هم نقل کردند چون یک وقتی عرض کردم صحابه مختلف بودند حتی زبیر، زبیر خیلی کم نقل می کرد، این قدر کم نقل می کرد که حتی عبدالله بهش می گوید بابا این همه صحابه، تو که پسر عمه پیغمبر هستی تو چرا نقل نمی کنی؟ می گوید من در الفاظ شک می کنم

نقل نمی کنم که مشکل تولید بشود. غرض ما در صحابه حتی نزدیکان مثل زبیر که پسر عمه پیغمبر است داریم که کم نقل می کردند، افرادی هم مثل همین ابوهریره داشتیم که زیاد نقل می کردند، عمر این ها را شلاق زد، شلاق نه آن طور شلاقی که بخواباند، با شلاق مثلاً تو کله اش بزند که این قدر تو احادیث در پیغمبر چون ابوهریره حدود یک سال و خرده ای در مدینه بود، هم دیر آمده بود، آمدنش بعد از خیبر است، بعد هم باز به بیرون از مدینه فرستادند، بحرین و آن جاها، علی ای حال مقدار بقایش با رسول الله کم بوده لذا می گوید تو این ها را از کجا از پیغمبر نقل می کنی؟ این مال اکثار حدیث عن رسول الله است، اکثار حدیث یک چیز است، كتابة الحدیث یک چیز است، تدوین السنن چیز دیگری است، چون خیلی اشتباه شده و در حوزه های ما هم رائج شده من گاهی این را تکرار می کنم، آنی که امیرالمومنین معتقد بود که ما الان صحابه هستیم بگذارید سنن را الان تدوین بکنیم، بعد مبتلا به این نشود که این مثلاً یا خبر واحد یا خبر عدل و این مشکلات خبر درست بکند، عرض کردم عمر هم مشورت کرد آخرش تصمیم اعلام کرد که نه ما تدوین نمی کنیم، اگر تدوین بکنیم می شود جمع آوری سنن شفاهی پیغمبر و این در عدل کتاب قرار می گیرد یعنی احکام مکتوب الهی، می شود دو تا احکام، مکتوب و غیر مکتوب، ما اگر قرار بدهیم این در مقابل آن یکی می شود. حالا من صحبت هایش و توضیحاتش را سابقاً عرض کردم.

این مطلب را حالا من چرا عرض می کنم؟ چون در قرن اول که شروع کردند جمع آوری این سنن، می گویم اگر ما این کار را بکنیم خود سنی ها هم از ما خوشحال می شوند، این ها را ما مجموعاً جمع آوری بکنیم و دسته بندی بکنیم، این کار خوبی است، خیلی کار خوبی است، ارزش هر کدام روشن می شود، این طور خلط نمی شود، فرض کنید مثلاً الان این معاصر که کتابی نوشته سلسله احادیث صحیحه، این از کار سلسله احادیث صحیحه دقیق تر است چون یکی یکی جدا می کند، سنی که عبادۀ نقل کرده، سنی که عمروة نقل کرده، سنی که ابن حزم نقل کرده، سنی که عبدالله ابن عمرو عاص نقل کرده، سنی که وفد ها و گروه هایی که به مدینه آمدند و نوشته هایی که نقل کردند، سنی که افرادی که در مدینه نبودند به آن ها خبر رسیده، این ها را دسته بندی بکنیم خیلی لطیف و خیلی خوب است، این یک.

از آن مهم تر حالا بعد از دسته بندی که برای دنیای اسلام خوب است اجمالا عده ای از این ها توسط اهل بیت تایید شدند، این به درد ما می خورد، روشن شد؟ عده ای از متن این روایات توسط روایات اهل بیت رسیده، این در کار ما خیلی تاثیر دارد مثلا از کار ابی بکر ابن عمرو ابن حزم در روایت صحیحه داریم امام به من فرمود برو به خانه ابن حزم، این یک صحیفه ای عن رسول الله دارند مثلا فلان جائفه، ببین دیه اش چقدر است؟ گفت رفتم دیدم آن جا نوشته دیه اش ثلث است، آدمم به حضرت، مثلا مقدار و عددش در ذهنم نیست، حضرت فرمود صدق، این مطلب درست است، از این مابین این رسائلی که الان عرض کردم چیزی که نسبتا بیش از بقیه داریم از این کتاب عبدالله ابن عمرو عاص است، اصلا بعضی جاها عین الفاظش است، اسم آن هم برده نشده، داریم، از چیز هایی که ما داریم و اهل سنت دارند همین کتاب عبادہ است، تمام این مقدمات را برای این گفتم، از این کتاب عبادہ هم که عرض کردیم یک جا در مستدرک عبدالله بر کتاب پدرش آمده، البته اسمش زیادات است، حالا مستدرک به اصطلاح ما، زیادات عبدالله علی کتاب ایبه در آن جا که آمده حدود شانزده هجده تاست، هفت هشت تاش را فقط عقبه ابن خالد نقل کرده، تکه تکه هایش را هم دیگران نقل کردند و روایت عقبه ابن خالد در ابواب فقه متفرق شده، ما احتمال دادیم این تصور ما که عده ای از آن چه که به پیغمبر مطرح بوده چون ما داریم روایت صحیحه از محمد ابن مسلم، قال قلت لابی جعفر شما مطالبی می فرمایید ما در مقابل روایاتی را از پیغمبر می بینیم که افراد نقل کردند و لا نتهمم، افراد دروغگو نیستند، مشکل دروغ ندارند اما از شما خلافتش آمده، آن چه که از شما اهل بیت نقل شده خلافتش است، این چطور می شود؟ حضرت فرمودند إن الحديث يُنسخ كما يُنسخ القرآن، حالا اگر به صیغه مجهول بخوانیم یا یُنسخ كما یُنسخ القرآن، احتمالا یُنسخ باشد، حضرت نمی فرمایند این ها دروغ گفتند، خوب دقت بکنید، حضرت نمی گوید این ها دروغ گفتند، حضرت می گویند جهت حدیث را نفهمیدند، این حدیث را پیغمبر گفته و این آقا نقل کرده اما این را فرض کنید سال ششم بوده، در سال هشتم پیغمبر نسخش کردند، نسخ یعنی نقل نکردند، دقت بکنید! این نشان می دهد که اجمالا اهل بیت عده ای از آن چیز هایی که مروی عن رسول الله بوده را قبول داشتند، حالا مرحوم آقای بروجرودی تعبیر کردند احادیث اهل بیت حاشیه هستند، تعلیقه هستند بر احادیث اهل سنت، تعبیر حاشیه خوب نیست، آن ها اصلند، آن ها پرت و پلا گفتند، سنی ها پرت و پلا گفتند، علی ای

.....

حال تعبیر تعبیر خوبی نیست لکن مراد ایشان این است یعنی آن ها نظر به احادیث اهل سنت دارند، ایشان ظاهرا نظر مبارکشان این بوده که اگر حدیثی بین اهل سنت مشهور باشد و ائمه رد نکردند یعنی قبول کردند، این مثل آن جاهایی است که آدم اگر تعلیقه نزد متن را قبول دارد، اگر حاشیه نزد متن مورد قبول است، ظاهرا مراد مبارک ایشان این بوده که ما می توانیم.

به هر حال من عرض کردم عده ای از موارد را برای شما عرض کردم، این خودش یک بابی است که عده ای،

پرسش: مبهم ۱۷:۳۵

آیت الله مددی: اگر خیلی شهرت دارد، آخه شهرت این است که مثلا در صحیح بخاری هست، این کافی نیست برای شهرت

پرسش: اگر آن زمان مورد عمل بوده

آیت الله مددی: آهان اگر ثابت باشد بد حرفی نیست اجمالا، در جامعه اسلامی جا افتاده بوده و روایت داشتند و ائمه نهی نکردند بد حرفی نیست.

پرسش: مبهم ۱۷:۵۵

آیت الله مددی: آخه ببینید عرض ائمه ما عریض است، مثلا همین مسئله احرام قبل از میقات از شواهد ما این جور است که مثلا تا امام صادق نهی نشده، خیلی عجیب است، مثلا ابو حمزه ثمالی که حضرت سجاد را درک کرده از کوفه احرام می بسته، تا امام صادق است، حالا زمان امام باقر را هم ایشان درک کرده غیر از زمان حضرت سجاد، تا حضرت صادق لذا در پیش ما اگر یک مطلبی باشد، حالا معلوم شد که پیش شیعه هم جا افتاده بوده، ابو حمزه در کوفه احرام ببندد پیش شیعه هم جا افتاده نه پیش سنی ها، منتهی امام صادق فرمود نه نمی شود، احرام حتما باید از میقات باشد، از کوفه نمی شود احرام بست لذا این تقیه ای که شما فرمودید ممکن است در زمان یک امام یا دو امام یا سه امام تقیه باشد، باز چون عهد امامت تا دویست و پنجاه سال بعد از رسول الله است ائمه بعدی آن را بیان فرمودند به انحای مختلف، علی ای حال وارد این خصوصیات نشویم چون از بحث ما خارج است

به ذهن ما می آید که روایت عقبه ابن خالد ارزش علمی دارد و قابل قبول است، البته عرض کردم طبق سنت متعارف حوزه های ما این را ضعیف دانستند حتی به خاطر جهالت وضع خود عقبه و هم به خاطر محمد ابن عبدالله ابن هلال لکن شواهدی را اقامه کردند.

پرسش: عمل اصحاب جابر نیست؟

آیت الله مددی: عمل جابر است، ببینید من عرض کردم خوب دقت بکنید اهل سنت هم گاهی یک خبر ضعیف را با شواهد قبول می کنند یا متابعات یا مقارنات، حالا یا مقویات، اصطلاحات مختلف، دقت بکنید، ما با عمل اصحاب قبول می کنیم، فرق بین این دو تا مبنا این است که آن ها شواهد را نقلی می گیرند ما شواهد را فتوا و عمل می گیریم، چون ما نقلمان کم است، مصادر نقلی ما کم است شواهد را بیشتر تلفی چون بعضی ها ممکن است بگویند این که شما می گوئید شیعه به شواهد، آن ها هم دارند، آن ها شواهدشان گاهی عملی هست که مثلا فتوا اما خیلی کم است، شواهدشان نقلی است، خوب دقت بکنید، مثلا می گوید این حدیث ضعیف است لکن یکی دیگه، شواهد نقلی هم حسابی دارد چون گاهی مثلا فرض کنید زهری، مثلا محمد ابن مسلم زهری از سعید ابن مسیب نقل کرده یا سعید ابن جبیر از ابن عباس نقل کرده، این سند مشکل دارد، باز یک طریق دیگه سعید ابن جبیر از ابن عباس، باز طریق دیگه سعید ابن جبیر از ابن عباس، این ها را با همدیگه فرق بگذارید، این ها را من نمی خواهم وارد بحث بشوم، این ها مجموعه شواهد نقلی است، خوب دقت بکنید، اهل سنت هم مثل ما روی شواهد حساب می کنند لکن شواهد نقلی، یعنی این حدیث از راه دیگه، راه سوم، راه چهارم، آن راه ها هم همه ضعیف، همه مشکل دار نه این که حالا راه ها صحیح اما ما وقتی شاهد می گوئیم این هم طبیعتش چیست؟ چون طبیعت مذهب ما یک وضعی بوده که آن ها نقل نمی کردند، پیش ائمه نمی آمدند، ائمه ما هم که از آن ها نقل نمی کردند، طبیعتا یک، خب از همان زمانی که سقیفه شروع شد جدا شدیم دیگه، آن ها گفتند خلیفه آن است ما گفتیم خلیفه واقعی حقیقتا این است بلکه نفس رسول الله است، تازه خلیفه هم نیست، دقت می فرمایید؟ این حالت پیدا شد، طبیعتا این طور شد، در ما ها شاهد بیشتر نقلی نشد، ما هم شاهد نقلی داریم، نمی خواهم بگویم نداریم اما شاهد پیش ما شاهد تلقی اصحاب شد، تلقی به قبول، فتوا بر طبق، اعتماد، این جوری شد، شاهد آن ها بیشتر نقلی شد، مثلا

پیش ما حدیث ثقلین کتاب الله و عترتی تلقی قطعی اصحاب ماست، اما مثلاً در موطا مالک آمده سندش را هم ایشان مرسل آورده، عن جماعة بلغوا به الى النبي، مرسل است در موطا مالک، آن جا هم دارد کتاب الله و سنتی، اولین مصدر از مصادر اهل سنت که الان مطبوع است و دست ما موجود است موطاً مالک است، که آن هم کتاب الله و سنتی دارد لکن سند حدیث این طوری است، عن جماعة بلغوا به، این جماعة ارسال دارد لکن می گویند چون عده زیادی اند قبول می کنیم، خود اهل سنت اشکال می کنند که این در موطا مالک مرسل می شود، ببینید عده ای در نقل، ما عده ای در اعتماد، این دو تا فرقی این است، اگر آن ها صحبت شواهد می کنند، این می خواهم تفکر تان روشن بشود چون ممکن است آن بگویند شما می گویند این حدیث ضعیف است شواهدش، شاهدش کجاست؟ این را باید برایشان شرح بدهیم که شما طبیعتاً شواهدتان نقلی است، ما طبیعتاً شواهدمان عملی است، شواهد ما تلقی است، این ها را باید به آن ها توضیح بدهیم، آن ها گاهی ممکن است بگویند شما این حدیث ضعیف را با شواهد می گویند قبول می شود، خب شواهد، کسی دیگری نقل نکرده، فقط فرض کنید در کتاب تهذیب آمده، کس دیگری نقل نکرده، چطور برای این شاهد دارید؟ درست است کس دیگری نقل نکرده اما چون اصحاب قبول کردند، تلقی به قبول کردند، شاهد پیش ما این جوری است، این طبیعت مذهب وقتی بسته شد این طوری است دیگه، شاهد بین ما اعتماد اصحاب است، تلقی اصحاب است، شاهد بین آن ها نقل است، خوب دقت بکنید این ها خیلی فروق دارد، در نتیجه گیری در روایت مخصوصاً عده ای که می آیند مثلاً حرف های اهل سنت را در حدیث آشنا می شوند همان حرف ها را می خواهند در حدیث شیعه بیاورند لذا مثلاً می گویند این حدیث را نقل کرده مثلاً مرحوم شیخ طوسی و شاهی ندارد، شاهد به این معنا، راست است، درست است اشکال وارد است، شاهد به آن معنا ندارد اما شاهد به معنای ما ندارد.

پرسش: یعنی شاهد ما از مذهب فراتر نمی رود ولی شاهد آن ها می رود

آیت الله مددی: بله طبعاً، ممکن است یکیش را حنفی نقل کرده، یکیش را شافعی نقل کرده، چیز های مختلفی است.

به هر حال صریح فی أن المبتاع هو المشتري

من فکر می کنم مبتاع باید مراد مشتری باشد، درست است

و الضمان الثابت علیه هو الضمان المعاوضی الثابت علی البائع و الضمیر فی عوده لحقه، ضامنٌ لحقه یعنی حق البائع، راجعٌ الی البائع

فیصیر مفاده أن المشتري لو قبض المبیع فهو ضامنٌ لحق البائع

مراد از حق بائع، این ما اختلافمان با مرحوم میرزا این است که مراد از حق بائع یعنی بیع، هم یک عقد و هم یک ملکیت درست می

کند و هم یک حق تولید می کند، این حق صاحب حقش دو طرف مخالفند مثلاً در باب مشتری صاحب حق، گفتیم حالا فرض کنید

یک تعریفی که چون بعد در همین مباحث بیع می آید و متعرض می شویم در باب معنای حق، حالا این تعبیری که الان آن طور که

در کتاب سنهوری آمده احتمال می دهم در دنیای قانون فعلی تعریف شائع حق این باشد الحق ما جعل لصالح الشخص، تفسیرشان این

است، ما جعل لصالح الشخص اسمش حق است، آن وقت این جا جعل لصالح الشخص، این شخص بائع است، آن حقی که برای او قرار

داده شده مشتری ثمن معین را باید به او برساند، ثمن را به او برساند، این حق بائع است، اگر نتوانست مستحیل شد ثمن را برساند

دیگه این بیع به هم می خورد، بیع به هم می خورد نه این که بدلش را برساند، اگر مرحوم نائینی این جور معنا می کردند که ما

عرض کردیم که مفصل آن روز توضیحش دادیم انصافاً حدیث یعنی لطائف فراوانی دارد

فهو ضامنٌ لحقه حتی یردّ الیه الثمن فإذا تلف الثمن قبل أن یرده الیه ینفسخ المعاوضة و یرجع المبیع الی البائع

بعد ایشان وارد این می شود و احتمال کون المبتاع هو البائع مساوقٌ لأن لا یکون

خب این هم احتمال داده شده چون الان ما خیلی وارد بحث فقهی مسئله نمی شویم، انصافاً احتمال بعید است، بعد یک احتمال دیگه هم

داده که حق و ضمیر حق به کس دیگری برگردد، بعد نوشته نه، مع أن الروایة لو لم تکن صریحاً فلا اقل من ظهورها فی سرایة الحكم

حكم یعنی تلف قبل قبض، فهو من مال بائعه یکفی فیکفی للمدعا، نعم بنائاً علی التبعیة لا یتعدی من البیع الی غیره من المعاوضات

عرض کردم این نکته اختلاف را می خواهم عرض بکنم، نکته اختلاف ما با مرحوم نائینی این می شود، عرض کردیم در این کتاب

سنهوری آمده عقد ملزم جانبین، عقد ملزم لجانب واحد، خوب دقت بکنید، تعبیر ایشان این بود خواندیم دیگه، این که ایشان می گوید

لا یتعدی من البیع الی غیره این درست نیست، و باز به تقریبی که من عرض کردم اگر روایات عقبه را این جور معنا بکنیم که امام

می خواهند بفرمایند که عقد بیع خود بیع، چون نگفت مشتری، گفت مبتاع یعنی آنی که بیع را قبول کرده، یکی بایع و یکی مبتاع، از این که فرمود مبتاع یعنی کانما اشاره است این خصوصیت عقد بیع است، این خصوصیت در بیع هست، نه خصوصیت در خصوص عقد بیع، آن خصوصیت این است که عقد می آید انتقال مال می دهد و در عین حال تولید حق هم می کند و این حق هم در ذمه آن طرف مقابل است، برای هر کدام جعل لصالح شیء، هم برای بائع و هم برای مشتری، برای بائع حقیقت این است که مشتری ثمن را به او بدهد، برای مشتری حقیقت این است که بائع ثمن را به او بدهد، خوب دقت فرمودید؟ انصافا اگر این جور معنا بکنیم حتی اگر قائل به تعبد شدیم چی می گوییم؟ می گوییم باید برگردیم هر عقدی را نگاه بکنیم، هر معاوضه ای را نگاه بکنیم، ببینیم در معاوضه تولید حق است یا فقط انتقال ملک است؟ یعنی به قول سنهوری در معاوضه الزام برای یک طرف است یا برای دو طرف است؟ دیگه پس بنابراین این که ایشان می گوید لا یتعدی من البیع الی غیره من المعاوضات نه، از کلام امام یک ضابطه کلی در بیاوریم بیایم بگوییم حقیقت این معاوضه چیست، شما در این معاوضه چیکار می کنید؟ شما در باب اجاره حقیقت معاوضه چیست؟ الزام طرفین است، شما اجرت می گیرید آن هم منفعت خانه را می گیرد، ببینید، این طرفین است، شما در بیع چکار می کنید؟ ملزم طرفین است، به این می گوید ثمن را بده، به آن می گوید مثنی را بده، دقت می کنید؟ پس چرا تعدی نکنیم؟ می شود تعدی کرد، بگوییم همچنان که عقد بیع هم مولد ملک است و هم مولد حق است، اجاره هم همین طور، چه فرقی می کند؟ وقتی که می گوید آجرتک هذه الدار فرض کن به یک پتوی معین حالا آن پتوی معین تلف شد، سرقت شد و از بین رفت خب دیگه اجاره هم از بین می رود، تعدی بکنیم از بیع، چرا؟ چون طبیعت عقد اجاره مثل طبیعت عقد بیع است لکن فرقی این است که در عقد بیع عین منتقل می شود در عقد اجاره منافع، خوب نکته را دقت فرمودید؟ پس نیاییم بگوییم مطلقا تعدی بکنیم، نیاییم بگوییم مطلقا تعدی نکنیم، نکته روشن شد؟ بیایم بگوییم هر معاوضه ای یعنی امام سلام الله علیه می خواهند یک قاعده بگویند، هر معاوضه ای را حساب بکنیم، شما در آن معاوضه چکار می کنید؟ اگر در آن معاوضه الزام جانبین است هر حرفی باید به تعبیر ایشان استحالة التنفيذ برای آن معاوضه فسخ می شود، این طرف یا آن طرف فرق نمی کند اما اگر الزام یک جانب است از طرف آن جانب معاوضه فسخ می شود، اگر هم توش الزام نیست

.....
مثل هبه، توش الزام نیست، فرض کنید گفت من این را هبه می دهم بعد فرض کنید طرف مقابل فوت کرد بر می گردد، از اهلیت خارج شد بر می گردد، اهلیت هم خارج نشد می تواند برگردد چون الزام در آن ندارد.

پس این مطلبی که ایشان فرمودند لکن لأن الغاء الخصوصية و استظهار أن المناط و المعاوضة يتوقف على شم الفقاهة نه این اطلاقی که شما می خواهید بگویید نه، يتوقف بر تفسیر معاوضه، ببینیم آن معاوضه چیست، همین طور که ایشان گفت ببینیم معاوضه اگر الزام لجانبین است از یک طرف که خراب شد معاوضه از بین می رود، روشن شد؟ این که ایشان می گوید يتوقف على شم الفقاهة خصوصا فی تسرية الحكم الى شبه المعاوضات که عوض، اصلا آن در این بحث نیست، این باید عقد باشد و مما ذكرنا ظهر اموراً

حالا این خلاصه بحثی که ایشان فرمودند، احدها ثبوت اصل الضمان، که اصل ضمان ثابت است، ثانیها كون الضمان ضمانا معاوضيا، لا ضمانا واقعا، فمقتضاه الانفساخ، اگر ضمان حقیقی بود عقد ثابت است فقط بدلش را بدهد، حالا که از بین رفت بدلش را بدهد اما اگر ضمان معاوضی شد منفسخ می شود و تقریباتش را هم ما عرض کردیم

ثالثها أن الانفساخ قبل التلف أنا ما على طبق مقتضى المعاوضة

پرسش: ظاهرا عرفا هم همین جوری است، مردم برای همین به دادگاه می روند

آیت الله مددی: ما نفهمیدیم عرفا همین جور است که خب باید حکم بکنیم، دادگاه می روند نیست عرفا، نفهمیدیم عرفا همین جور است یعنی چی؟

پرسش: یعنی عرفا همین الان مردم می روند (مبهم ۲۰:۳۲)

آیت الله مددی: عرفا این را الان می بیند؟

پرسش: آره، برای چی دعوا می گیرد؟

آیت الله مددی: پس این دعوا کردن نشان می دهد عرفی نیست دیگه، اگر عرفی بود که دعوا نمی افتاد.

.....
علی ای حال تصادفا می گویم آقای بزرگواری که الان آن جا تشریف داشتند ایشان گفت من با سایت نگاه کردم در قانون آمریکا ، شاید هم اروپا، آمریکا را که می دانم، گفتند آن جا هم همین طور است، معامله منفسخ می شود، می گوید اگر یک طرف امکان نداشت معامله فسخ می شود.

پرسش: یعنی دلیل ما بنای عقلاست، حضرت هم این جا موید می آورد، دلیل ما حدیث نیست

آیت الله مددی: خب همین را هم سنهوری نوشته

پرسش: فقط چیزی که هست، خوب دقت بکنید، من یک نکته ای را عرض کردم ما یک شبهه ای که داریم چون احتمال می دهیم اصلا تفکراتی که غربی ها گرفتند که سنهوری هم بعد ها از آن ها گرفته این ها از همان جنگ های صلیبی از اصل اسلامی گرفته شده باشد. اگر آن ها خودشان به این نتیجه رسیدند که می شود عقلائی، اگر از ما گرفتند که باز به خودمان بر نمی گردانیم.

به هر حال و ثالثها انفساخ قبل التلف آنا ما، عرض کردم این تلف آنا ما یا ملک آنا ما این تقریبا در قرن های دهم و یازدهم در بین ما پیدا شده، یازدهم

و رابعها أن الضمان يرتفع

البته قبلش هم هست، در بعضی عبارات مشعر به این معنا هست قبول دارم اما این که رسما مطرح بشود از قرن یازدهم است

و رابعها أن الضمان يرتفع بتخلية البائع و إن لم يقبضه المشتري

این یک مطلب

بقی هنا امر آخر يجب التعرض له

متعرض نکته دیگری شدند که انصافا هم نکته لطیفی است، خلاصه آن نکته این است که خود این مطلب که اگر تلف قبل از قبض ینفسخ العقد، این به اصطلاح امروزی ها جز حقوق است یا جز احکام است؟ مثلا بگویند من کتاب را به شما فروختم به این و اسقاط

کردم حتی اگر یا مثلاً مشتری بگوید من اسقاط کردم، حتی اگر قبض نشده، تلف شد، معامله ثابت باشد، درست باشد یعنی این حکم

که إذا تلف قبل القبض فهو من مال بائعه یا مال مشتری، این را الغایش بکنند، اسقاطش بکنند، می توانند اسقاطش بکنند؟

پرسش: حکم اگر باشد که نمی شود

آیت الله مددی: آهان همین، این را می شود الغا کرد؟ مخصوصاً در این عبارت دارد لحقه، آیا این حق است؟ یک حقی است که شارع برای بائع و مشتری قرار داده؟ دقت فرمودید؟ بگوید من قبض نکردم هنوز، اقباض نکردم، بعد از این که معامله تمام شد، لکن من همین که در خانه توست این را قبول دارم، قبض هم نکردم، هنوز هم قبض نیست لکن اگر تلف شد این معامله فسخ نشود، این را مرحوم نائینی دارد، مرحوم نائینی آخر الامر نتیجه می گیرد چون حالا دیگه بحثش یکم مفصل است، یعنی مفصل نیست پنج شش صفحه است، می خواهم وارد بحث نشوم، نتیجه می گیرد که نمی شود، نمی تواند این را الغا بکند، نمی تواند اسقاطش بکند، اگر قبل از قبض تلف شد چه ثمن و چه مثنی آن حقش ثابت است، انصافاً هم من حق را با مرحوم نائینی می دانم، حالا ایشان یک شرحی داده دیگه چون وارد بحث نمی خواهیم بشویم.

چون من فکر می کنم تعبیر، اگر تعبیر مثل سنهوری بود ملزمٌ للجانبین، حالا جانبین نخواهند، التزام، معقول است یکمی اما این تعبیر در این جا ضامنٌ لحقه، این ضمان امر وضعی است، حتی یرد إلیه ماله، یعنی این در ذمه او هست، این حق برای بائع در ذمه او هست و سقوطش به رد مال است، سقوطش به رد ثمن است، ظاهرش این طور است، ما باشیم و این مفهوم غایت ظاهرش این است که راه دیگری این حق ثابت نمی شود، خوب دقت بکنید! این ثبوت در ذمه، البته حق در روایت گاهی به حکم هم اطلاق شده، در روایت حق به معنای حق به این اصطلاح ما نیست.

پس بنابراین ببینید ضامنٌ لحقه حتی یرد

ظاهرش در این است که تا قبل از این که رد نشود این حق همین جور ثابت است، نمی تواند بگوید من این حق را انداختم، بعد هم تلف بشود و بگوید معامله درست است، بدلش را بهش بدهد، ظاهرش این طور است، ضامنٌ لحقه یعنی الان یک ملکی است، یک

.....
حق است این حق برقرار است تا آن ملک را به مالکش برساند تا آن زمان، این را شارع برای او قرار داده پس اگر بخواهد تا قبل از این زمان آن را اسقاط بکند ظاهراً حق ندارد

این مطلب را ما متعرض شدیم که اصحاب ما این روایت را آوردند مرحوم کلینی هم آورده و بعد هم مرحوم آقای شیخ طوسی از باب دیگری، مرحوم صدوق خود این روایت را نیاورده اما مضمونش را آورده یعنی واضح است که این مطلب مسلم بوده. فقط چیزی که هست من یک نکته ای را الان می گویم ان شا الله رویش کار بشود مرحوم صدوق یک بابی دارد به نام حکم القبالة المعدلة، در این چاپی که من دارم ۲۰۴ به بعد، حکم القبالة المعدلة بشرط، بحث شرط را مطرح کرده و تعجب آور هم هست چون مرحوم کلینی هم یک بابی دارد باب الشرط و الخيار فی البیع، صدوق هم همین باب را دارد، خیلی عجیب است با همدیگه، هر دو یک باب، فقط یک روایتی است که نسبتاً هم مفصل است، یک توضیحی هم دارد فردا ان شا الله، امروز نمی رسم و مرحوم شیخ کلینی در آن باب آورده، ایشان در باب دیگری آورده، حالا که مثلاً یک شرطی بکنند که با آن شرط مثلاً که فردا می خوانیم ان شا الله تعالی.
بعد ایشان می گوید قال شیخنا ابن الولید، این کلام تقریباً چیزی مال حدود ۱۱۰۰ سال قبل است، چون ابن الولید هم همین ضمان ها بوده، ۳۴۳ وفاتش است،

متی عدلت القبالة بین رجلین فکتبا بینهما اتفاقا

خیلی عجیب است این در آن زمان کلمه اتفاق را بکار برده که اگر یادتان باشد همین کلمه اتفاق در کتاب سنهوری هم آمده، اتفاق به عنوان کنوانسیون، خیلی عجیب است، ما به تعهد یا عهدنامه ترجمه می کنیم، بعدش در مقابلش عهد، خیلی عجیب است، ایشان از شرط تعبیر به اتفاق می کند و کتبا بینهما اتفاقا، بعد که این را می گوید بعد از این، عمده اش این را من می خواهم بخوانم:
و سمعته رضی الله عنه

من از ابن الولید شنیدم یقول سمعتُ مشایخنا

چون قمی ها اخباری بودند خیلی هم عجیب است، این مطلب با این که روایت ندارد

سمعت مشایخنا رضی الله عنهم يقولون إن الاتفاقات لا تحمل على الاحكام

خیلی عبارت غریبی است، این کنوانسیون ها، این تعهد ها این ها روی احکام بار نمی شود، من متأسفانه عبارت بعدیش هم ضمیرش

لأنها إن حُمِلت على الاحكام بطلت

حالا نمی دانیم این بطلت یعنی احکام بطلت یا اتفاقات؟

پرسش: اگر قرار باشد با قرارداد ها احکام را نقض بکنیم

آیت الله مددی: خب ایشان می گوید اگر بنا بشود قرارداد ها طبق احکام باشد قرارداد نمی شود که، همان حکم هست.

مرحوم سلطان در حاشیه این طور نوشته:

و یحتمل أن یكون المراد

مرحوم مجلسی اول آن طور نوشته که قرارداد ها اتفاق ها، کنوانسیون ها باید طبق احکام باشد و إلا احکام باطل می شود. مرحوم

سلطان نوشته نه، احتمالا مراد ایشان به عکس این معناست:

و یحتمل أن یكون المراد أن الاتفاقات لا یجب جعلها موافقا لمقتضى الاحكام

قراردادها نباید مطابق احکام باشد و إلا خب احکام هست دیگه، اتفاق چیست؟ شرط چیست؟ حکم که هست دیگه

پرسش: یعنی عدم مطابقت

آیت الله مددی: نه مطابقت، دقت بکنید!

این اگر عبارت ابن الولید مرادش این معنایی باشد که سلطان گفته این همان العقد شریعة المتعاقدين است، اگر مراد ابن الولید از این

یحتمل، خوب دقت بکنید، خیلی عجیب است هزار و صد سال، اتفاقات یعنی کنوانسیون ها، خب می دانیم که الان در دنیا عده زیادی

از کنوانسیون ها همین طورند و لذا هم قبول نمی کنند کنوانسیون کشوری که امضا می کند می گوید من بعضی از این موادش با

قانون من نمی سازد، می گوید باید قبول بکند، این کنوانسیون بر احکام مقدم است، بعضی هایش را قبول می کنند ولی بعضی هایش

را مقدم می کنند، خیلی تعبیر عجیبی است از ابن الولید، إن الاتفاقات، تعبیر به اتفاق کرده

لا تُحمل على الاحکام لأنها إن حملت على الاحکام بطلت

بعد دارد و المسلمون عند شروطهم فیما وافق کتاب الله عزوجل

حالا مرحوم سلطان این جور معنا کرده که گفته المراد أن الاتفاقات لا يجب جعلها موافقا لمقتضيات الاحکام، اتفاق و قرارداد، قرارداد

نه، تعهد شما نمی خواهد عین احکام باصل الشرع فمقتضى حکم البيع مثلا اللزوم

بيع که لازم است

فلو اقتضى الاتفاق فى الشرط الخيار و الجواز

اگر شما عقد ببندید و عقدتان توش خیار نباشد، شرط نباشد این که خب عین آیه مبارکه است، این که شرط نیست، این همان حکم

است، اگر آمد پس این باید در مقابل آن باشد،

لا يجب العدول عنه إلى مقتضى حکم البيع من اللزوم و إلا لبطلت رواية المومنون عند شروطهم

لبطلت یعنی لبطلت الاتفاقات، اگر ما آمدیم شروط را قبول کردیم اتفاق و عهد و کنوانسیون را قبول کردیم طبیعتا معنایش چون اگر

بگوییم طبق احکام پیش می رویم پس این ها چکاره است، اتفاق چکاره است؟ این توافق شما چکاره است؟ این نکته ای ندارد، البته

نمی دانم حالا چی بگوییم، مراد ابن الولید در ۱۱۰۰ سال قبل در همین قم که الان نشستیم ایشان چه فهمیدند حرف عجیبی است، حالا

بعدش هم همین را دارد، بعد که می گوید فلان

و متى جاء به المال مثلا و إن ذکر فى الاتفاق بينهما غير ذلك، حملهما عليه یعنی عليه بر غير ذلك یا بر همان حکم اولی، این علیه

ایشان را در آخر عبارت ان شا الله تعالى هم دارد که باز هم ما نفهمیدیم.

اگر این طور باشد که مرادش همین طور که مرحوم سلطان، البته این دیگه گفته شد حالا من هم باز بعد عرض می کنم بنای اصحاب به این است که المومنون عند شروطهم ما لم یخالف کتاب الله یعنی اگر مخالف با اصل حکم باشد، اما اگر مخالف با اطلاق حکم باشد قبول می شود، یعنی اگر شما عقد بیع بستید و شرط کردید اصلا لزوم نباشد خب این مخالف با کتاب است، اصلا عقدتان دائما جائز باشد این مخالف با کتاب است اما اگر بیع بستید و شرط که دو روز جائز باشد نه این که اصلا لازم نباشد، دو روز حق فسخ داشته باشیم، دقت بکنید، لذا گفتند اگر شرط موافق با اصل حکم است آن شرط باطل است، اگر شرط مخالف با اطلاق حکم است قابل قبول است، آیا مراد مرحوم ابن الولید هم همین بوده؟ علی ای حال من چون گفتم قبل، حالا نمی دانم چون بحث ما طولانی شد بخواهم آن روایت را هم باز شرح بدهم طولانی است، البته روایت اولی که ایشان آورده، بعد روایت دیگری هم هست که نشان داده می شود که ثمن و مال به اصطلاح تلف قبل از قبض باشد من مال بائع است، ایشان دارد، غیر از روایت عقبة روایت دیگه هم دارد

علی ای حال کیف ما کان این عبارت را هم گفتم بخوانم که روش فکری بشود، ما که سر در نیاوردیم، اگر انصافا مراد ایشان این باشد که طبیعتا شروط یک قیدی یعنی ما نباید بگوییم شروط دقیقا مطابق احکام باشد و إلا شرط اصلا معنا ندارد، توافق معنا ندارد پس یک جایی مخالفت دارد، اگر مخالفت داشت طبق شرط باید ببینیم، این همان العقد شریعة المتعاقدين است، همان تعبیر العقد شریعة المتعاقدين که سابقا نقل کردیم از کتاب سنهوری این مرادش این می شود

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین